

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

بهرام رحمانی  
۱۲ نومبر ۲۰۲۲

## ترجمه چند شعر از «ناظم حکمت»

(تقدیم به همه انقلابیون دختر و پسر جوان و زندانیان سیاسی ایران!)

می‌گویند در دوره‌ای که پولیس مخفی ترکیه به‌دنبال ناظم حکمت، شاعر نامی کمونیست ترکیه بود، روزی او با نامزدش در پارک گل‌خانه زیر درخت گردو قرار ملاقات می‌گذارند. ناظم حکمت می‌آید و زیر درخت منتظر می‌ماند. اما ناگهان متوجه پاسبان‌ها در اطراف پارک شده از درخت بالا رفته و منتظر رفتن آن‌ها می‌ماند. در این میان نامزدش می‌آید؛ مدتی در امید آمدن او زیر درخت منتظر می‌ماند و بعد می‌رود. ناظم حکمت در آن اثناء طرح شعر «درخت گردو» را در ذهنش می‌ریزد.

در واقع این شعر، توصیفی از وضعیت خود او در سر درخت است گویی او خود درخت گردو است.



«درخت گردو»

سرم بر ابرهای کف کرده

درون و بیرونم همه دریاست

من یک درخت گردویم در پارک گل‌خانه

تک و تنها ترک ترک خورده یک گردوی پیر

نه تو می‌دانی و نه پلیس  
من یک درخت گردویم در پارک گل‌خانه  
برگ‌هایم همچون ماهی در آب چست و چالاک  
برگ‌هایم همچون دستمال ابریشمی نرم و نازک  
عزیزم برچین برگی و اشک چشمانت را پاک کن  
این برگ‌ها دستان من هستند و من صاحب صد هزار دستم  
با صد هزار دستم تو را لمس می‌کنم، و استانبول را  
برگ‌هایم چشمان من است حیرت‌انگیز نگاه می‌کنم  
با صد هزار چشم تو را تماشا می‌کنم، و استانبول را  
همچون صد هزار قلب می‌تپند، می‌تپند برگ‌هایم  
من یک درخت گردویم در پارک گل‌خانه  
نه تو می‌دانی و نه پلیس

ناظم حکمت (۱۹۶۳-۱۹۰۲)

\*\*\*

**برای خود و مردمی که دوست‌شان می‌دارم**

درختان گوجه  
پوشیده از شکوفه  
اول، هلوی وحشی به شکوفه می‌نشیند  
بعد گوجه.  
عشق من  
بنشینیم زانو به زانو  
روی چمن  
هوا گوار است و روشن  
-اما هنوز گرم نیست-  
بادام‌ها سبزند و کُرک‌دار  
نرم نرم  
سرخوشم  
چرا که هنوز زنده‌ایم  
شاید پیش‌تر از این‌ها می‌مردیم  
اگر  
تو در لندن بودی  
من در ناو انگلیسی تو بورگ  
دست بر زانو بگذار عشق من  
-مچ تو سفید است و درشت-

دست چیت را باز کن  
روشنایی چون هلوئی  
در دست توست...  
از کشتگان حمله هوایی دیروز  
یکصد نفر زیر پنج ساله بودند  
بیست و چهارشان نوزاد.  
رنگ دانه‌های انار را دوست دارم عشق من  
-دانه انار، دانه نور-  
بوی هندوانه را دوست دارم  
گوجه سبز را  
روز بارانی را هم.  
بسیار دور از تو و میوه‌ها  
اینجا  
تک درختی شکوفه نداده  
حتی احتمال برف هست  
در زندان «بورسه»  
غرق در احساسی غریب  
در آستانه انفجار  
دیوانه سر  
بی‌هیچ کینه‌ای  
این را می‌نویسم  
برای خود و مردمی که دوست‌شان می‌دارم

\*\*\*

### **درود به طبقه کارگر ترکیه!**

درود به طبقه کارگر ترکیه!  
درود به سازنده!  
درود به بذر بذرها، به شکوفایی و بالندگی!  
همه میوه‌ها بر شاخه‌های تو می‌رویند.  
روزهای پیش رو، روزهای زیبای ما، در دستان شمایند  
روزهای برحق، روزهای بزرگ،  
روزهایی که استعمار نیست، و شب‌ها کسی گرسنه به بستر نمی‌رود،  
روزهای نان، گل سرخ، و آزادی.  
درود به طبقه کارگر ترکیه!  
به آن‌ها که آمال و آرزوهای ما را در میدان‌ها فریاد می‌زنند،

به زمین، به کتاب، به آرزوی ما برای کار،  
به آرزوی ما، به پرچم ما، که هلال ماه و ستاره آن اسیر شده‌اند.  
سلام به طبقه کارگری که دشمن را شکست خواهد داد!

پادشاهی پول،  
تاریک‌اندیشی متعصب،  
و یورش خارجی،  
به دست طبقه کارگر در هم کوبیده خواهد شد،  
درود به طبقه کارگر!  
درود به طبقه کارگر ترکیه!  
دورد به سازنده!

\*\*\*

### پسرم

پسرم  
ستاره‌ها را به خوبی بنگر  
شاید دیگر نبینی‌شان.  
شاید دیگر  
در نور ستاره‌ها نتوانی آغوشت را به بی‌انتهایی افق باز کنی  
پسرم  
افکارت

به اندازه تاریکی‌های روشن شده با ستاره‌ها  
زیبا، دهشتناک، قدرتمند و خوب است.  
ستاره‌ها و افکارت  
کامل‌ترین کائنات‌اند.

پسرم  
شاید سر کوچهای همچنان که از ابرویت خون می‌چکد بمیری،  
یا با چوبه دار جان دهی.  
خوب ستاره‌ها را نگاه کن  
شاید دیگر نتوانی به آن‌ها بنگری.

\*\*\*

### دوستان و دشمنان من

من و دوره گرد گزرها  
به‌غایت در آمریکا گمنامی هستیم.  
با این همه  
از چین تا اسپانیا، از دماغه امید نیک تا آلاسکا

در هر جایی از آب و خشکی دوستانی دارم  
و دشمنان.

چنان دوستانی که یکبار نیز، هم ندیده‌ایم  
می‌توانیم اما بمیریم از برای نانی برابر، آزادی برابر،

رویایی برابر

و آن‌چنان دشمنانی تشنه به‌خون من،

و من به خون‌شان.

با این وجود در قدرتم

چرا که تنها نیستم

در این دنیای پهناور.

جهان و خلقش نمایانند در قلب من

آشکارند در علم من.

به آرامی و به صراحت،

پیوسته‌ام

به پیکار عظیم.

\*\*\*

**روشنایی پیش می‌آید**

روشنایی پیش می‌آید

و مرا در بر می‌گیرد

دنیا زیباست

و دستانم از اشتیاق سرشار

نگاه از درختان بر نمی‌گیرم

که سبزند و بار آرزو دارند

راه آفتاب از لابلای دیوارها می‌گذرد

پشت پنجره در مانگاه نشسته‌ام

بوی دارو رخت بر بسته

میخک‌ها جایی شکفته‌اند

می‌دانم.

اسارت مسئله‌ای نیست

ببین!

مسئله اینست که تسلیم نشوی...

ناظم حکمت - ۱۹۴۸

در مانگاه زندان